



علیرضا آریوند

نقدی بر غزل‌های «تشنج کلمات»

مکان‌ها و نامکان‌های غزل

۱ مارکازه در کتاب خود در باب مسائل شهری و شهروندی و ارتباط آن با اشکال سخت افزاری پیرامونش به دو عنوان مکان‌ها و نامکان‌ها می‌رسد و برای تبیین ادراکاتش این دو را بر می‌گزیند.

مکان‌ها به مثابه جایی که دارای تاریخ مدنی است قابلیت‌های خاطره سازی و نوستالژی در جزء جزء آن هویداست و به همین دلیل تغییرات در آن معمولاً شامل بازسازی و نوسازی می‌گردد و نامکان‌ها به عنوان امکاناتی مسکونی که در ساکنان خود حسی را بر نمی‌انگیزد و سکونت در آن تابع نیازهای در زمانی است و تغییر کلی و ویران کردن آن قلب شهروندان را نمی‌آزارد.

با این توسل اگر خواننده عزیز مرا متهم به سرسری خواندن جهان و استفاده از معاصرت مفاهیم مذکور در توضیح و پذیرش متن متشنج صالح سجادی نکند، می‌خواهم قالب غزل را مکان و گونه‌های نوین نوشتاری را نامکان بخوانم و در این فرصت کوتاه به روابط میان شهروندان کلمه و کتاب و ساکنان زبان با محل سکونتشان اشاره کنم.

۲ غزل یک نامکان نیست. جایی است که ذهن و زبان ایرانی در آن مسکن دارد و ویران کردن آن چون ویرانی اثری باستانی برایش آزار دهنده است. جایی است که طی تاریخ محل قرارهای عاشقانه بوده و هست جایی که مردان بسیاری سر بر دیوارهای مهربان و در بر گیرنده اش نهاده و گریسته‌اند. چون زیارتگاهی عزیز یا درخت آرزو با انبوه و شاخ و برگش در کار سایه گستری. غزل ایستگاه اتوبوس نیست یا محل سیگار کشیدن در فرودگاه، معبدهی است با طاق طاقی و زمزمه‌های اورادیش.

۳ در اوایل قرن بیستم جریان آپارتمان سازی در هند با شکست

مواجه می‌شود. روح هندو این مکعبهای بی‌انتها و صریح را نمی‌پذیرد. چرا که نمی‌تواند در آپارتمان‌نش عبادتگاهی داشته باشد و در مراسم مذهبی اش مثلاً گاو را تزئین کرده به خانه بیاورد. همانگونه که مخاطبین غزل انگار می‌کردند چیزهایی را نمی‌شود وارد غزل کرد و در آن دویی که ریشه در نخستین نشانه‌های آئین قدسی مان دارد جا داد.

۴ بعدها تلاش نسلی جوان‌تر در هند باعث شد که با حفظ جوانب مذهبی و با رویکرد تازه‌ای به نمادها و کوچک سازی عناصر مذهبی به لحاظ حجمی، آپارتمان و زیست آپارتمانی پذیرفته شود و جامعه هندی پا در تاریخ تازه‌ای از شهر و شهرنشینی بگذارد.

۵ در این تعریف، شهروندان دلبستگان به مکان‌ها معرفی شدند و ساکنان هر شهر ساکنان نامکان‌ها (روستاییانی که با احساس قلبی و علاقه به روستایشان به شهرها کوچ کرده بودند تا با اندوختن ثروتی که شهر، گاه سخاوتمندانه به آنها می‌بخشد در پیر سالی به زادگاه خود بازگشته و با خرج کردن قسمتی از آن در جهت آبادی موطن شان دین خود را ادا کرده باشند. ساکنان شهر هرگز نگران ویران شدن مکان‌ها نیستند و گاهی حتی برای رسیدن به نفع بیشتر، خود ویران کننده بسیاری از مکان‌ها بوده‌اند.

۶ عده‌ای که بنا به ضرورت زمانی مجبور به سکونت در غزل شده‌اند، آنها، احساسی به غزل ندارند. مثل شهرداران همین تهران که اصلاً هیچکدام اهل تهران نبوده‌اند و در از بین بردن نقوش خاطره انگیز شهر در این چند ساله دست به سزائی داشته‌اند و همیشه تیشه به دست به ریشه ی مکان‌ها زده‌اند. آنها تلاش کرده‌اند که مکان‌ها را به نامکان‌ها تبدیل کنند مثل بسیاری از شبه غزل نویسان موخر که غزل را به جایی تبدیل کرده‌اند شبیه توالیت عمومی-سالن انتظار-تالار عروسی-چاله سرویس و غیره....

۷ تعدادشان هم کم نیست آنها که از روستاهای شعر به غزل کوچ کرده‌اند و این پایتخت باستانی را با رفتار نا به هنجارشان به جای دیگری تبدیل کرده‌اند. شهر نو شاید مناسب‌ترین نام باشد برای این نامکان و شاید غزل نو....

۸ عده قلیلی هم هستند که قلم بدست و در پاسهای طولانی پاسدار مغازله‌اند. فرامین غزل را روی چشم می‌گذارند و سوی چشم می‌گذارند و بی‌تمرد از آنچه غزلش می‌خوانیم ما را به آرامشی بی‌بدیل دعوت می‌کنند.

۹ صالح سجادی شاعر تشنج کلمات نیز یکی از همین شهرداران نمونه است که نگاهی را هم فراموش نکرده است و به رغم اجسام عرق ریز و لزران کلماتش که بنه در فضای بیرون از خود دارد در روان پریش‌ترین لحظات زندگی اش تلاش میکند در نظمی غائی سخن بگوید. غزل برای او یادآور است، امان خشایارشا ست در درستان مضطرب مردوخ و ریش بلند سقراط است که چوپان همبندش را به یاد برزش می‌اندازد، اما او پیش از آنکه بسازد میل به محافظت دارد.

